جلسه 1572

شنبه 26/12/96

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

### مرجح سوم

بحث در مرجح سوم هست، که عبارت است از ترجیح به اهمیت.

اگر ما بدانیم یکی از متزاحمین اهم از دیگری هست به مقداری که ملزم هست آن مقدار بر مکلف. یعنی اختلاف بین ملاک مهم وملاک اهم اختلاف یسیر نیست که مستحب بشود تقدیم اهم، بلکه اختلاف در حد ملزم هست.

اینجا شکی نیست که ما باید ترجیح بدهیم آن تکلیف اهم را.

وتمام مسالک باب تزاحم در این جهت متفق هستند، ولو تقریب فرق می کند.

مثلا بنابر مسلک اول تزاحم که مسلک صاحب کفایه است ما علم تفصیلی داریم به سقوط خطاب مهم نسبت به فرض تزاحم. اصالة الاطلاق در خطاب اهم جاری می شود نسبت به فرض تزاحم. چون وجهی ندارد که برعکس بشود یعنی خطاب اهم ساقط بشود خطاب مهم بماند، ترجیح مرجوح بر راجح می شود.

علاوه بر اینکه ما نیازی به اصالة الاطلاق هم نداریم، بعد از کشف ملاک ملزم حکم تابع ملاک است و حکم را کشف می کنیم.

بنابر مسلک دوم تزاحم که مسلک محقق عراقی است خطاب مهم نسبت به فرض تزاحم اطلاقش باقی است، اما نسبت به فرض اشتغال به امتثال خطاب اهم معلوم السقوط است، چون ترجیح مرجوح بر راجح می شود اگر بخواهد خطاب مهم اطلاقش محفوظ باشد و اطلاق خطاب اهم ساقط بشود. اصالة الاطلاق در خطاب اهم می گوید خطاب اهم واجب است مطلقا ولو بخواهید شما مهم را بجا بیاورید.

بنابر مسلک سوم باب تزاحم، طبق تقریب مرحوم نائینی وآقای خوئی امتثال اهم رافع قدرت بر مهم است، ولی امتثال مهم عرفا رافع قدرت بر اهم نیست، یعنی وقتی خطاب اهم بود عرف می گوید تو قادر بر مهم نیستی، مگر به نحو قدرت ترتبیه که إذا عصیت الاهم فأنت قادر علی المهم. ولکن نسبت به اهم شما قدرت فعلیه داری وخطابش فعلی است بخاطر اینکه قدرت بر آن فعلی است.

طبق تقریب محقق نائینی ومرحوم آقای خوئی ما همه خطابات را مشروط به قدرت می کنیم وعرف می گوید که خطاب اهم رافع قدرت بر مهم است، مگر در فرض عصیان اهم به نحو ترتب صدق بکند قدرت بر مهم.

پس اینکه در کلمات مرحوم نائینی و مرحوم آقای خوئی تعبیر می شود که اصالة الاطلاق در خطاب مهم ساقط است ولی در خطاب اهم اصالة الاطلاق جاری است، این تعبیر با مسلک دوم تزاحم مطابق است نه با مسلک این دو بزرگوار.

اما بنابر مسلک سوم تزاحم، مسلک سوم تزاحم طبق تقریب مقید لبی که مسلک مرحوم آقای صدر و مرحوم استاد بود که می گفتند مقید لبی قید می زند به خطاب تکلیف ومی گوید هم باید قدرت بر ذات فعل داشته باشی و هم صرف نکنی قدرتت را در اشتغال به امتثال واجب آخر، تا تکلیف فعلی بشود. إذا قدرت ولم تصرف قدرتک فی واجب آخر فیجب علیک هذا الفعل. هر خطابی تکلیفی این را می گوید. خب روشن است که طبق این مسلک هم مقید لبی بیش از این نیست که إذا لم تصرف قدرتک فی واجب اهم أو مساوی. اما اگر بخواهی صرف قدرت بکنی در واجب مهم، اینجا هم ما قید بزنیم به اطلاق خطاب تکلیف، بگوئیم خطاب تکلیف اینجا هم فعلی نیست؟ این وجهی ندارد. مقید لبی بیش از این قید نمی زند به خطاب تکلیف. خطاب تکلیفی که می گوید یجب حفظ حیات المسلم این مقدار بیشتر قید نمی زند عقل به آن که: یجب حفظ حیات المسلم إذا قدرت علیه ولم تصرف قدرتک فی واجب آخر اهم أو مساوی، یا به تعبیر جامع لم تصرف قدرتک فی واجب لایقل عنه اهمیة.

ممکن است شما بفرمائید که: این واجب اهم ولو ملاکش اهم است، ولکن اگر ما صرف کنیم قدرتمان را در امتثال یک واجب آخری که مهم است، چه بسا همین مانع بشود از فعلیت ملاک اهم، که دیگر اصلا این ملاک اهم فعلی نشود. مثل وجوب حج بر کسی که واجد زاد و راحله است، تزاحم بکند با یک واجب آخری که مهم است. من باید بمانم در اینجا تا فلان روز نهی از منکر بکنم، تزاحم دارد با رفتن من به حج مثلا. بله حج اهم است، بنی الاسلام علی خمس علی الصلاة والزکاة والصوم والحج و الولایة، ولکن چه بسا صرف قدرت در امتثال وجوب نهی از منکر مانع از اتصاف حج بشود به ملاک ملزم. مثل آن مثالی که می زدیم که گاهی مثلا شخصی که پا ندارد اصلا ملاک ملزم برای پوشیدن کفش ندارد. هوا که سرد نیست ملاک ملزم برای روشن کردن بخاری وجود ندارد. شاید اگر من نهی از منکر بکنم اصلا احتیاج ملزمی به حج که مزاحم است با این نهی از منکر پیدا نکنم. بله اگر این ملاک حج فعلی بشود قطعا اهم است.

در جواب از این مطلب گفته می شود که بله ما هم قبول داریم اگر احراز کنیم که آن واجب مزاحم با واجب اهم به همین نحو است که اشتغال به آن مانع از اتصاف این واجب اهم بشود به ملاک ملزم، صحیح است. ما اتفاقا باید برویم سراغ آن واجب مهم تا ملاک او را استیفاء کنیم و با استیفاء ملاک او اصلا دیگر ملاک اهم فعلی نمی شود تا فوت بشود بر مولا. ولکن این خلاف اطلاق دلیل وجوب حج است بر کسی که واجد زاد و راحله است. اگر بنا بود چیزی شرط اتصاف این حج بود به ملاک ملزم غیر از مستطیع شدن مالی، خب مناسب بود شارع تقیید بزند. اصالة الاطلاق در حج می گوید نخیر، حج واجب فعلی است و ملاکش فعلی است و نفی می کند اطلاق وجوب حج این احتمال را. علاوه بر اینکه فرض این است که ما شک داریم در اینکه ملاک نهی از منکر به نحوی است که اگر مشغول آن بشویم ملاک حج فعلی نمی شود. ما شک داریم، اگر علم داشتیم که مشکلی نبود. شک داریم. مقید لبی می گوید بگوئید اطلاق وجوب حج محفوظ است. وآنی که قید می خورد به خطاب وجوب حج این است که مشغول یک واجب اهم یا مساوی بشوی، یا مشغول امتثال یک واجب اضعفی بشوی که بدانی که آن واجب اضعف امتثالش مانع از فعلی شدن ملاک حج است. اما اگر شک داری اطلاق یجب علی المستطیع المالی شامل تو می شود، وجهی ندارد از این اطلاق رفع ید کنی.

در بیان اول ما خواستیم به خود اطلاق تمسک کنیم برای اینکه بگوئیم اشتغال به نهی از منکر مانع از فعلی شدن ملاک حج نیست. بیان اخیر ما این است که ما این را نخواهیم بگوئیم، اطلاق وجوب حج می گوید ولو شک دارید که اشتغال به نهی از منکر مانع از فعلی شدن ملاک ملزم حج است، اما وجهی ندارد ما از اطلاق وجوب حج رفع ید کنیم، ولو شما شک دارید در اینکه اشتغال به نهی از منکر چه بسا مانع از فعلی شدن ملاک ملزم حج بشود، اما برای ضرب قاعده شارع فرموده است بر مستطیع مالی حج واجب است. اگر علم پیدا کنی که نهی از منکر که واجب اضعف است مانع از ملاک فعلی حج می شود عند التزاحم، از این اطلاق رفع ید می کنید، والا وجهی ندارد از این اطلاق رفع ید کنید. اطلاق خطاب تکلیف بگوید من شرط الاتصاف به ملاکی ندارم غیر از همان شرطی که در خود خطاب می آید. این خلاف ظاهر نیست. راجع به خود خطاب وجوب حج خطاب المستطیع المالی یحج می گوید من هیچ شرط اتصاف به ملاک دیگری غیر از مستطیع شدن ندارم، اگر داشتم می گفتم. این خلاف ظاهر نیست.

اما بنابر تقریب ما در مسلک ثالث تزاحم که تمسک می کردیم به مقید لفظی منفصل که لایکلف الله نفسا الا وسعها، دو بیان داریم برای اینکه خطاب اهم واجب است و مقدم است:

بیان اول: این است که قبلا گفته ایم خطاب اهم رافع قدرت بر مهم است، چون عقلا متعین است امتثال او.

بیان دوم: لایکلف الله نفسا الا وسعها یک نتیجه مهمله دارد، می گوید اطلاق این دو خطاب با هم جمع نمی شوند، چون اگر با هم جمع بشوند مستلزم تکلیف به غیر مقدور هستند. اما چه کردی جناب مولا که اطلاق این دو خطاب یکجا با هم جمع نمی شوند؟ مولا ساکت است. قدر متیقن این است که دست از وجوب خطاب مهم برداشته است در فرض اشتغال به اهم. اما از اطلاق خطاب نسبت به اشتغال به اهم دست برنداشته باشد، بلکه اطلاق خطاب می گوید واجب است این فعل. تنها مقیدی که می دانیم دارد این است که ما لم تشتغل بواجب لایقل عنه اهمیة، یعنی ما لم تشتغل بواجب اهم أو مساوی، اما اینکه بگوید أو اضعف این تقیید زائد است.

مرحوم نائینی فرموده است من طرفدار ترجیح به اهمیت هستم، اما در کجا؟ در جائی که خطابین متزاحمین مشروط به قدرت شرعیه نباشند. اگر دو خطاب داریم یکی می گوید إذا قدرت فإسق ضیفک ماءا، یک خطاب دیگر می گوید إذا قدرت فتوضأ. من یک آب بیشتر ندارم، این آب را یا باید به مهمان بدهم او را سیراب کنم، یا باید وضوء بگیرم. مرحوم نائینی فرموده است که: در قدرت شرعیه قدرت شرط اتصاف به ملاک است، ولو وضوء واجب اهم است اما اشتغال به سقی الضیف رافع ملاک می شود در وضوء، مانع از فعلی شدن ملاک وضوء می شود. اصلا دیگر ملاک اهم فعلی نمی شود تا تفویت بشود بر مولا. عرف می گوید شما قادر هستی بر احدهما. قادر بر احدهما که بودی یعنی یجب احدهما، می شوی مخیر. ولو وضوء اهم باشد علی تقدیر وجوبه، اما وضوء واجب نیست، سقی الضیف واجب نیست. شما قدرت بر احدهما داری احدهما واجب است، ولذا مخیری.

این فرمایش ایشان مواجه شده با اشکال.

مرحوم آقای خوئی فرموده است حتی در واجبین مشروطین بالقدرة الشرعیه هم اهمیت یکی از اینها مرجح است و مقدم می شود. چرا؟ برای اینکه ما قدرت داریم بر آن واجب اهم. إذا قدرت فتوضأ، ما قدرت داریم بر وضوء. آنی که مانع از قدرت بر وضوء است امر اهم است. اسق ضیفک ماءا که اهم نیست، فرض این است که وضوء اهم است. جناب نائینی چرا می گوئید که اشتغال به سقی الضیف رافع قدرت در وضوء است؟! وضوء اهم است، اشتغال به غیر اهم که رافع قدرت بر اهم نیست. من قدرت بر اهم دارم، آن چیزی که مانع از صدق قدرت بر واجب هست این است که برویم اشتغال پیدا کنیم به خطاب اهم نه به خطاب غیر اهم.

اقول: انصافا مطلب درستی است و ما هم همین را می گوئیم، می گوئیم قدرت ظهور دارد در قدرت بر ذات فعل، نه قدرت به معنای عدم الاشتغال به واجب آخر. بله اگر إذا قدرت این بود که إذا لم تشتغل بواجب آخر فإسق ضیفک ماءا، إذا لم تشتغل بواجب آخر فتوضأ، بله مخیر بودیم، فرمایش مرحوم نائینی درست بود. هر کدام را انجام بدهی رافع ملاک دیگری است، انتخاب با شماست. هر دو مشروط به قدرت است شرعا، قدرت در هر دو شرط اتصاف است، مرحوم نائینی فرمود مخیریم ولو احدهما اهم است. اما حق با آقای خوئی است، معنای إذا قدرت فاسق ضیفک ماءا این نیست که إذا لم تشتغل بواجب آخر فاسق ضیفک ماءا، إذا لم تشتغل بواجب آخر فتوضأ. بله اگر اینجور بود ما هم قائل به تخییر می شدیم. نخیر، یا قدرت ظهور دارد بر قدرت بر ذات فعل، که من قدرت بر ذات فعل در هر دو دارم، هر دو فعل وجوبش فعلیت پیدا می کند، هر کدام اهم است او را مقدم می کنیم. که این نظر بحوث است. یا عرض ما را می پذیرید که ظاهر قدرت، قدرت بر ذات فعل است و عدم اشتغال به امتثال واجب اهم. خب وضوء اهم است، اشتغال به وضوء رافع قدرت بر سقی الضیف ماءا هست، ولکن سقی الضیف ماءا که اهم نیست، اشتغال به او رافع قدرت بر وضوء نیست. و یا احتمال سوم را مطرح می کنید، می گوئید قدرت شرعیه به معنای عدم اشتغال بواجب آخر اهم أو مساوی است، ولو عدم الاشتغال بواجب آخر اهم أو مساوی شرط الاتصاف باشد به ملاک. باز هم اگر من بروم سراغ وضوء و سقی الضیف را رها کنم، اشتغلتُ بواجب آخر اهم أو مساوی، اما اگر وضوء را ترک کنم بروم سقی الضیف کنم لم اشتغل بواجب آخر اهم أو مساوی، بل اشتغلت بواجب آخر اضعف.

خلاصه اشکال ما به مرحوم نائینی این است که قدرت را به معنای عدم اشتغال بواجب آخر مطلقا معنا بکنید این نادرست است. اگر معنایش این باشد حق با شماست در اینکه ما مخیریم بین اهم و مهم در واجبین مشروطین به قدرت.

البته ما آنجا هم می گوئیم باز احدهمای لابعینه واجب نمی شود شرعا، اگر هر دو را ترک کنیم هر دو واجب می شود، إذا لم تشتغل بواجب آخر فإسق الضیف ماءا، إذا لم تشتغل بواجب آخر فتوضأ، اگر ما هیچکدام را انجام ندهیم دو عقاب را مستحقیم.

قبلا گفتم جائی که من اگر یکی از این دو واجب را امتثال کنم ملاک دیگری فعلی نمی شود تا بر مولا تفویت بشود، و با ترک امتثال دو ملاک فعلی می شود و دو آه بر دل مولا می گذاری، مستحق دو عقاب هستی. چون اگر یکی از این دو را انجام می دادی هیچ آهی بر دل مولا نمی گذاشتی، ملاک او را استیفاء می کردی وملاک دیگری اصلا فعلی نمی شد.

اما جناب نائینی! اساس اشکال فرمایش شما این است که إذا قدرت به معنای إذا لم تشتغل بواجب آخر نیست. بلکه یکی از این سه احتمال که عرض کردم: یا قدرت تکوینیه بر ذات فعل. یا قدرت تکوینیه بر ذات الفعل و عدم صرف القدرة فی واجب اهم، به تعبیر دیگر وعدم الامر التعینی بالاهم که مختار ماست. یا به معنای عدم صرف القدرة فی واجب آخر اهم أو مساوی. هر کدام از این سه احتمال را بگوئیم اشتغال به واجب آخر اضعف رافع قدرت بر این واجب اهم نیست.

سؤال وجواب: مقید لبی این است که ما لم تشتغل بواجب آخر اهم أو مساوی. قدرت معنایش قدرت بر ذات فعل است ولکن عقل یک قید دیگری هم می زند، او مفهوم قدرت نیست، عقل که قدرت را گفت شرط است حتی اگر شارع در خطاب اخذ نکند می گوید شرط دیگری هم داریم. کاشف از ملاک ولم تصرف قدرتک فی واجب اهم أو مساوی لفظ نیست بلکه عقل است به نظر بحوث.

بنا بر مسلک رابع که مسلک امام است خطاب اهم و خطاب مهم هر دو فعلی هستند، حاکم در تزااحم عقل است در مقام امتثال. عقل می گوید آقا ملاک این واجب اهم است، مبادا بروی سراغ تحصیل آن واجب غیر اهم که این مرتبه لزومیه ملاک اهم از تو فوت می شود بدون عذر. این 150 درجه ملاک دارد آن دیگری 100 درجه ملاک دارد، شما 100 درجه ملاک از این 250 درجه را مجبوری تحصیل کنی در اختیار تو نیست، قادر بر هر دو نیستی. اما خوش انصاف نروی سراغ واجب مهم و 150 درجه ملاک اهم را تفویت کنی. 100 درجه اش مهم نیست، آن 50 درجه اضافه را داری بدون عذر تفویت می کنی. برو اهم را انجام بده 150 درجه ملاک اهم استیفاء می شود آن 50 درجه اش هم ملاک ملزم است، که به اندازه 100 درجه ملاک مهم فوت می شود که او قهری است.

این بسیار مطلب متینی است.

ومسلک خامس تزاحم هم که مسلک آقای زنجانی بود که قائلند انصراف دارد ادله شرعیه از فرض تزاحم، خب عقلاء می گویند ملاک که هست، چون عرفا تزاحم موجب انتفاء ملاک نیست، وفرض این است که ملاک این واجب هم اهم است، خب ملاک اهم یعنی ملاکی که یهتمّ الشارع بتحصیله. ما خطاب نداریم اما عقل که داریم، عقل می گوید ملاک ملزم چیزی است که مولا لازم می داند تحصیل آن را ولو خطاب قاصر است.

### مرجح چهارم:

 ترجیه به احتمال اهمیت است در یکی از این دو واجب متزاحم. ما یقین داریم که واجب مزاحم آخر اهم نیست. اسق ضیفک ماءا با توضأ بالماء. یقینا إسق ضیفک ماءا واجب اهم نیست، ولی احتمال می دهیم توضأ بالماء واجب اهم باشد. احتمال می دهیم. معمولا فرموده اند که باید ترجیح بدهیم محتمل الاهمیة را. اما وجهش چیست؟ باید مسالک را بررسی کنیم:

مسلک اول، مسلک صاحب کفایه است. خیلی تقریبش روشن است، یقین داریم إسق ضیفک ماءا در فرض تزاحم خطابش ساقط است. چون از دو حال خارج نیست یا اضعف است یا مساوی. وبه هر حال خطاب تکلیف در فرض تزاحم نسبت به این تکلیف به اضعف یا تکلیف به مساوی ساقط است چون ترتب محال است. اما خطاب توضأ بالماء مشکوک السقوط است اطلاقش، اصالة الاطلاق می گوید بگو اطلاقش مطابق با مراد جدی است، چون علم اجمالی منحل شد به علم تفصیلی به سقوط اطلاق آن خطاب غیر محتمل الاهمیة.

سؤال وجواب: نوبت به اصل عملی نرسید، ما به اصالة الاطلاق تمسک کردیم در خطاب محتمل الاهمیة، چون اطلاق او محتمل السقوط است اصالة الاطلاق جاری می شود، اما اطلاق خطاب غیر محتمل الاهمیة معلوم السقوط است بالتفصیل. چون محتمل نیست که شارع دست از این خطاب محتمل الاهمیة بردارد ولی خطاب دیگری را که محتمل الاهمیة نیست بگذارد بماند. اینکه یا می شود ترجیح مرجوح بر راجح یا می شود ترجیح بلامرجح. حکیم در قانون خودش ترجیح بلامرجح هم نمی دهد. آقا چه فرق می کند جناب مولا برای تو، اینجا هر دو مساوی هستند چر متعینا گفتی آن اولی را باید انجام بدهی؟!

اما مسلک دوم که مسلک محقق عراقی است در باب تزاحم، اصالة الاطلاق در آن إسق ضیفک ماءا که محتمل الاهمیة نیست نسبت به فرض اشتغال به وضوء ساقط است. بله نسبت به عصیان امر به وضوء اطلاقش مشکلی ندارد. اما اصالة الاطلاق در توضأ می گوید محتمل است که وجوب وضوء مطلق باشد نه مشروط به وجوب سقی الضیف ماءا. یک طرف اطلاق معلوم السقوط است و دیگری مشکوک السقوط، اصالة الاطلاق در او جاری می شود.

سؤال وجواب: یا اضعف است و یا مساوی، در متساویین هم اطلاق هر دو خطاب ساقط است، در اضعف فقط اطلاق اضعف ساقط است. نتیجه می گیریم که اطلاق إسق ضیفک ماءا چه اضعف باشد و چه مساوی باشد ساقط است تفصیلا. ولی چون احتمال می دهیم توضأ بالماء اهم باشد اصالة الاطلاق در او جاری می شود بلامعارض.

سؤال وجواب: بله لازمه عقلی اش این بود که پس اهم بود. ولکن ما بنا نیست که از آن ابزاری که استفاده کردیم برای اجراء اصالة الاطلاق صرف نظر کنیم. آن ابزارمان عبارت بود از احتمال اهمیت در وضوء بعینه، بله نتیجه اش تعبد به اهمیت وضوء است چون مثبتات اماره حجت است. (البته بنابر حجیت مثبتات اطلاق، مثل آقای زنجانی نشوید که می گویند مثبتات عموم و اطلاق معلوم نیست حجت باشد اینها در حد یک اصل عملی هستند).

اما مسلک ثالث تزاحم. طبق تقریب مرحوم نائینی وآقای خوئی، این دو بزرگوار فرموده اند: ما علم تفصیلی داریم به سقوط اطلاق این خطاب غیر محتمل الاهمیة، مثل إسق ضیفک ماءا. همین بیانی که ما برای مسلک ثانی کردیم که اصالة الاطلاق در خطاب محتمل الاهمیة جاری می شود بلامعارض، آقای خوئی و نائینی هم همین را بیان کرده اند.

آقا شما که قائل به مسلک ثانی تزاحم نیستید، باید شما یک قید کلی بزنید، جوری صحبت کنید که قیدتان قید کلی باشد. نه اینکه بگوئید اصالة الاطلاق در توضأ بالماء می گوید سواءا سقیت ضیفک ماءا أم لا. ولی إسق ضیفک ماءا اطلاقش یقینا ساقط است نمی گوید سواءا توضأت بالماء أم لا. خب اینکه تقریب مسلک ثانی است شما هم که قائل نبودید.

طبق مسلک ثالث باید بگوئیم آقا آن مقدار که ما مقید لبی داریم ویقین داریم به مقید لبی این است که: ما لم تشتغل بواجب معلوم الاهمیة أو محتمل الاهمیة بعینه أو معلوم التساوی. ما تا حالا تسامح می کردیم از باب روش تعلیم که نمی خواستیم مطلب سخت بشود والا هر چه گفتیم که قید لبی این است که ما لم تشتغل بواجب آخر اهم أو مساوی مشتمل بر مسامحه بود. یک وقت این مسامحه ما منشأ شبهه شما نشود، نگوئید که آقا خطاب توضأ بالماء طبق نظر شما مقید لبی دارد که ما لم تشتغل بواجب آخر اهم أو مساوی، وشاید اشتغال به سقی الضیف ماءا اشتغال به واجب مساوی باشد. مستشکل طبق این شبهه می گوید تمسک به خطاب توضأ بالماء تمسک به عام می شود در شبهه مصداقیه مخصص این عام. این عام مخصص دارد توضأ بالماء این می شود که إن لم تشتغل بواجب آخر اهم أو مساوی. مستشکل می گوید خب شاید اشتغال به سقی الضیف ماءا که محتمل التساوی است فی علم الله مصداق اشتغال به مساوی باشد. اثبات وجوب مطلق برای وضوء در موردی که مشغول سقی الضیف ماءا بشوند می شود تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص.

این شبهه را انشاءالله فردا جواب خواهیم داد. اولین جواب این است که ما تا حالا تسامح می کردیم می گفتیم مقید لبی این است. نخیر مقید لبی دقیق تر از این است و اشکال به آن وارد نخواهد شد، انشاءالله فردا عرض کنیم.